

مسائلی درباره تز دبره (*)

اثر: ویلیام. جی. پومروی

ترجمه: مسعود احمدزاده

رژیس دبره، جایی در کتاب "انقلاب در انقلاب؟" نویسندگان مونته‌لی ریویو را به این دلیل مورد انتقاد قرار می‌دهد که می‌کوشند مفاهیم استراتژیک جنگ انقلابی در آمریکای لاتین را از روی میل، یعنی بدون متکی کردن آن مفاهیم - بر مجموعه‌ای از اطلاعات تاکتیکی، فرمول‌بندی کنند. بنظر من، دبره با ساختن دکترینی مبتنی بر تجارب تاکتیکی بسیار اندک، - اگر از درک غلط تجاربی که کار خود را بر آن متکی می‌کند حرفی نزنیم - خود خطائی در حد همین خطا مرتکب شده است.

در حقیقت دبره به تعریفی که خود از نیروی چریکی کوبا تحت رهبری کاسترو بدست می‌دهد، اعتماد کلی می‌کند. رهبری مبارزه کوبا، بدون تردید، نمونه برجسته‌ای از رهبری انقلابی است که از آن درس‌های بسیاری می‌توان گرفت، لیکن، ضرورتاً آنها باید در متن شرائط کوبا که خصوصیت و تمامیت‌شان برای موفقیت مبارزه لازم بود، مورد توجه قرار داد.

در حقیقت دبره به تعریفی که خود از نیروی چریکی کوبا تحت رهبری کاسترو بدست می‌دهد، اعتماد کلی می‌کند. رهبری مبارزه کوبا، بدون تردید، نمونه برجسته‌ای از رهبری انقلابی است که از آن درس‌های بسیاری می‌توان گرفت.

لیکن، ضرورتاً آنرا باید در متن شرائط کوبا که خصوصیت و تمامیت‌شان برای موفقیت مبارزه لازم بود، مورد توجه قرار داد.

یکی از مشخصات موقعیت کوبا که دبره و بسیاری دیگر مایلند آنرا نادیده بگیرند ویا از آن غفلت کنند، زمینه تجربی سازمانی و مبارزه‌توده‌ای خلق کوبا می‌باشد. ارورومینه‌که فیدل در کوهستانهای آن مستقر شد، و مرکز آن شهر سانتیاگو دوکوبا، که او از آن بصورت پایگاه ذخیره خود استفاده می‌کرد، از محل‌هایی بودند که کارسازمانی توده‌ای مدتها پیش در آنها وجود داشت و مردم بانهضتهای انقلابی آشنائی داشتند. فی‌المثل: سازمان کمونیستی در آنجا نظیر سایر مناطق کوبا قبلاً صورت گرفته بود. نیروی چریکی‌ئی که در کوبا کار می‌کرد می‌توانست براین موقعیت اتکاء کند.

در صفحه ۱۱۳ "انقلاب در انقلاب"؟ دبره نامه‌ای از فیدل بتاریخ ۲۱ ژوئیه ۱۹۵۷ به فرانک بیز رانقل می‌کند، که در آن تعجب خود را از نوع کمکی که دهقانان به نیروهای او کرده‌اند ابراز می‌دارد: "چه کسی آنها را باین نحو شگفت انگیز سازمان داده؟ از کجا آنها این توانائی، زیرکی، شجاعت، از خودگذشتگی را کسب کرده‌اند؟ هیچ کس نمی‌داند این تقریباً یک راز است! آنها خود را شخصاً و بطور خودبخودی، سازمان می‌دهند!" آن راز این حقیقت راتبیین می‌کند که دهقانان و کارگران کوبا با فعالیت سازمانی بیگانه نبودند.

کل این مسئله تجربه و مبارزه سازمانی و توده‌ای حلقه مفقود زنجیر تئوری دبره است. همراه با آن، همچنین مسئله نقش حزب سیاسی در کمک به ادامه این تجربه بخلق، هم قبل و هم در حین مبارزه انقلابی، چه مسلحانه، چه غیر آن، مورد غفلت قرار می‌گیرد. نظیر دبره (که وقتی کتابش را می‌نوشت، تجربه‌اش

غیرمستقیم بود) من نیز کار خود را بر تجربه محدودی که در طی شرکت در یک مبارزه مسلحانه چریکی در فلیپین کسب کردم، متکی می‌کنم. عقاید من نه بشکل دکترین، بلکه بصورت یک تجربه ارائه می‌شود که باید هنگام فرمول بندی اصول مبارزه انقلابی با بسیاری دیگر در نظر گرفته شود.

نیروی انقلابی معروف به نهضت هوک، در فلیپین نهضتی بارهبری حزبی بود. اگر دقیق سخن گوئیم Hukbong Kapagpalaya Ng Bayan (ارتش آزادیبخش ملی) یک سازمان مسلح بود که موجودیتی جدا از حزب داشت. اگرچه هر دو، با دستوراتی که از یک منبع حزبی می‌رسید، بطور متقابل بهم وابسته بودند. این ارتش که در دوران اشغال کشور بوسیله ژاپنی‌ها در جنگ دوم جهانی (در آن هنگام Hukbo Ng Bayan Laban Sa بارتش کشور بر علیه ژاپن خوانده می‌شد) بوجود آمد، برای استقرار در میان خلق، دردهات و شهرها، از شکل کلاسیک پیروی کرد. این ارتش بر اساس اتحادیه‌های دهقانی قبل از جنگ در استانهای لوزون مرکزی بنا شد. و اساساً تمام کادرهای نظامی آن، نظیر بسیاری از کادرهای حزب، از این سازمانها پدید آمدند. بدون چنین زمینه‌ای نمی‌توانست یک نیروی چریکی خلقی بوجود آید، این حقیقتی است که توسط طبیعت بسیاری از دسته‌های چریکی دیگر نیز ثابت شد که در فلیپین در حین جنگ پدید آمدند و تحت رهبری ارتش منظم آمریکا ویا فلیپین قرار داشتند و خود را، اغلب بنحوی نیمه راهزنانه، و بدون آنکه سازمانی داشته باشند، ب مردم تحمیل کرده بودند. در این نکته است که تجربه فلیپین، بمیزان وسیعی، سزاوار است در پرتو تز دبره در نظر آورده شود، زیرا جنبه های معینی از اصول او را بمنصه ظهور می‌رساند. نیروی مسلح، یعنی هوک، بصورت وسیله‌ای برای انتشار نهضت بکار می‌رفت - نیروهای

گسترش، شبیه ستونهایی که چه‌گوارا و دبره از آن طرفداری می‌کنند، مرکب از سی تاشصت مرد و چند زن از راههای کوهستانی بسایر استانها اعزام می‌شدند، که در آنجا پایگاه، یعنی مناطقی که توده‌ها را می‌شد برای حمایت نهضت در آن جمع کرد، ایجاد کنند. مفهوم "تبلیغات متعاقب عمل"، این اعتماد که حمله نظامی بردشمن، برپادگانها و پاسگاهها راه سهل و ساده جلب توده‌ها بجانب مابود، نیز تکامل یافت. در واقع این اعتماد وجود داشت که صرف حضور نیروهای مسلح ما در یک محل، که ارتشهای حکومت یامالکان زمین را دهمبارزه مسلحانه می‌خواند، در جلب حمایت توده بجانب ما موثر است.

این روش، نارسائیهای خود را هم نشان داد: این روش باعث شد که حکومت نیروهای مسلح خود را افزایش دهد و آنها را در همان مناطق مستقر سازد که در درازمدت تاثیر سربازهای ما را از بین می‌برد. "تبلیغات متعاقب عمل" را بطور معکوس نیز می‌توان دید، مثلا، هنگامی که دسته‌های کوچک حکومت پیروزی‌های نابودکننده بربیک واحد چریک بدست می‌آوردند، که اغلب هم روی می‌داد.

تنها درجائی که توده‌های اندکی تجربه سازمانی داشتند، نیروهای ما قادر بودند برای مدت طولانی مستقر شوند، از این جمله است در استان لاگونا، که قبل از جنگ در آنجا نهضت ساک دال (نهضت ناسیونالیستی مسیحی که در سال ۱۹۳۵ شورش ناکامی بپاکرد) نیرومند بودند و در آنجا اتحادیه‌های کارگری در صنایع ناگیل فعال بودند. در حالی که یک نیروی مسلح در جزیره نگروس - که در آنجا هرگز فعالیت سازمانی وجود نداشته است - بمجرد

تشکیل برچیده می‌شد. در مناطق دیگر که توده‌ها برای کمک به چریکها آماده نبودند، عناصر لومپن از نوع نیمه راهزن (معمولا یاغیان اجتماعی بدوی) بزور وارد صفوف چریک می‌شدند. بعضی از اینها به انقلابیون واقعی تبدیل می‌شدند، لیکن دیگران از آن می‌بریدند و خسارت بزرگی وارد می‌ساختند. این نوع اتفاقات بهنگام کوشش جهت گسترش مبارزه‌ای رخ می‌دهد که فقط تعداد بسیار اندکی از انقلابیون "خالص" دارای عالی‌ترین آرمانها، بدان جلب می‌شوند. درسهایی از این قبیل نهضت را متقاعد کرد که مطلقا ضروری است که پایگاه توده‌ای متشکل و از جهت سیاسی آگاه درکنار نیروی مسلح ساخته شود. مناطق آزاد بوجود نیامدند (این ایده بمثابه ایده‌ای غیرواقعی رد شد). مفهوم "دفاع از خود" دهقانی هرگز بکار نرفت و مورد توجه قرار نگرفت. آنچه باموفقیت در راه آن تلاش شد، یک پایگاه توده‌ای زیر زمینی بود که بتواند حتی در مناطقی که بسختی تحت سیطره نظامی دشمن بود، عمل کند. بنابراین، در مورد فیلیپین چریکهای مسلح نه بعنوان نیروی سازمان دهنده سیاسی بلکه بعنوان واحدهای جنگنده نهضت بطورکلی، در نظر بود. تمام نیروهای گسترش می‌بایست با خود یک واحد حزبی از کادرهای سیاسی داشته باشند که وظیفه سازمان دادن دهات و شهرها را برعهده بگیرند - اینها سرباز نبودند، ولی دائما با خود حداقل یک اسلحه کمربندی داشتند و آماده بودند از خود دفاع کنند، و اردوگاهها یا ستادهای متحرکی که در آنها درصدد بودند در مناطق گسترش ایجاد کنند، غیر از اردوگاههای نظامی بود - هر چند که آنها یک واحد تامیناتی وابسته بخود داشتند. گاهی واحدهای مسلح، دهات را محاصره می‌کردند و وارد آنها می‌شدند و میتینگهای تبلیغاتی برگزار می‌کردند، ولی این کادرهای سیاسی بودند که مسئولیت برقرار ساختن

و گسترش تماسها، آموزش کانون، و وسعت بخشیدن آنرا درهرجا که ممکن بود تاسطح كاملا متشكل ده، بعهدہ داشتند. (این امربدیهی است كه- بهترین حفاظدرمقابل جاسوسان، ده كاملا متشكلی بود كه سكنه آن برای حفاظت خود و نیز برای حفاظت ما، درمقابل چنین عناصری هوشیار بودند و هرگاه شناخته می‌شدند آنها را نابود می‌کردند.)

درحقیقت اهمیت كادریهای سیاسی، كه بعنوان جزئی ازنهضت چریکی كار می‌كنند، به بهترین نحوی درشرایط گسترش نظیرآن شرایطی كه درآن دبره نیروی مسلح را بعنوان "نطفه حزب" درنظر می‌آورد، مشاهده می‌شود. یکی ازصفات ضروری ساختمان یک نهضت انقلابی، دریک منطقه نو یا منطقه گسترش، عبارتست ازنشو ونمای كادریها و قوا ازخودمنطقه. مادام كه این كار انجام نشده، نیروی گسترش، یک عنصر بیگانه است. درفیلیپین این امربسیار ضروری بود، زیرا زبانها، اقتصادها و عادات ازناحیه ای بناحیه دیگروحتی ازاستانی باستان دیگربشدت تفاوت می‌کرد. (خصوصیات منطقه- ای ازاین قبیل دراكثرکشورها دیده می‌شوند، و افرادی كه بیک ناحیه معین تعلق ندارند درآن بسیار بیگانه‌اند.) درفراهم كردن افراد برای نیروی مسلح البته اقدام می‌شد لیكن گام اول ایجاد مدارس سیاسی و یا دوره‌های مطالعه جهت تربیت رهبران محلی بود، و تجربه نشان داد كه این كارتوسط افرادی درسازمان حزبی كه برای چنین كارهایی تربیت شده بودند، می‌توانست بخوبی انجام گیرد. دبره بطور ضمنی، متذكر می‌شود كه بعداز آنكه چریكها وارد یک ده می‌شوندو آنها ترك می‌كنند، سلولها باید ایجادشوند، لکن چه كسی باید كارسازمان دادن، هدایت، رهبری و رشد دادن صبورانه این مردم بی‌تجربه را انجام دهد؟ ما دریافتیم كه این باید توسط كادریهای حزبی، كه

برای این منظور تربیت شده‌اند، انجام گیرد. (اتفاقا، کادرهائی که تجربه‌های بسیاری در اتحادیه‌های کارگری شهری داشتند، در اینجا عالی کار می‌کردند.) دبره هنگام گسترش دادن نظراسلی خود که نیروی چریکی باید "نطفه حزب، باشد تا حد قرارداد آن بر اساس بیولوژیک پیش می‌رود و می‌گوید که: "استعداد جسمی شرط اولیه هرگونه استعداد دیگری است". در تجربه فیلیپین بطور کلی، اعضاء نیروهای مسلح هوک، با آنکه جوان و قوی بودند، از جهت سیاسی، از کسانی که بعنوان کادرهای حزبی کار سیاسی می‌کردند، رشد کمتری داشتند. این آن چیزی نبود که ما می‌خواستیم. کوشش‌هائی بعمل آمد که به نیروهای مسلح هوک تعلیم سیاسی داده شود، و بهترین کادرهای نظامی بمدارس سیاسی فرستاده شدند. لیکن، نهضت فیلیپین می‌بایست با این وضع که بسیاری از جوانانی که بر زندگی جسمی داشتند و بآن ملحق شدند و مجذوب ماجراجوئی درگیریها و خرسندیهای جسمی آن شده بودند، مبارزه کند. بسیاری از بهترین جنگجویان و آنها که بیشتر از همه در بکاربردن اسلحه، مهارت داشتند، هنگامی که نوبت به کتاب و جلسات مطالعه می‌رسید، از همه بی‌انضباط تر بودند. بعلاوه، شرایط طاقت‌فرسای زندگی جنگ چریکی، با دورانهای مکرر گرسنگی و خستگی، فرصت کمی برای تعلیم سیاسی باقی می‌گذاشت.

تنها در مناطق پایگاهی کاملا مستقر شده بود که تاحدی این کار ممکن بود. ولی این آن چیزی نیست که دبره در باره‌اش صحبت می‌کند. تاجائیکه کادرهای سالخورده، که دبره آنها را کاملا از نهضت چریکی بیرون می‌ریزد، باید گفت که بسیاری از آنها درسین پنجاه و معدودی حتی درسین ۶۰ سالگی بودند که به سابقه اعتقاد و اراده انقلابی، کار می‌کردند. اینها در

مقابل سختیهای زندگی چریکی هوک خیلی بهتر از بسیاری اعضاء جوان و از جهت سیاسی نابالغ، مقاومت می‌کردند.

نهضت هوک همچنین بامسئله خطری که در تماسهای چریکها بامردم بطور کلی (که ما آنها را "شخصی‌ها" می‌نامیدیم)، وجود دارد، آشنا بود. البته برای مردم هم نظیر چریکها، خطراتی وجود داشت. ولی هیچ مبارزه‌ای بدون خطر نیست.

چنانچه مامشاهده کردیم، درهنگام برخورد با این خطرها و تعقیبی که همراه آن می‌رسید، مردم برای سازمان و مبارزه تجربه کسب می‌کردند. در نظر ما، مبارزه تنها وقتی معنای واقعی می‌گرفت که بمبارزه تمام خلق تبدیل می‌شد.

و در مورد خطر باید گفت، که در فیلیپین مبارزه چریکی مسلحانه برای کادرها در شهرهای بزرگ و کوچک اشکالات بیشتری ایجاد کرده تا دردهات، در ده آدم حس می‌کرد که حداقل محافظ مسلح و فرصت جنگیدن دارد. ایجاد مبارزه مسلحانه، چه در مناطق روستائی و چه در غیر آن، فعالیتها و دستگاههای سرکوبی کل دولت را، تحریک می‌کند. امپریالیستها و همدستانش در فیلیپین از آشوب مسلحانه استفاده کردند و اتحادیه های کارگری و سایر سازمانهای قانونی را، با یا بدون آماره‌ای دال بر همکاری محرمانه با چریکها، درهم شکستند. بدین ترتیب، "کنگره سازمانهای کار" در اوایل ۱۹۵۱ غیرقانونی شناخته شد و رهبران آن بدون دلیل زندانی شدند. تا آنکه سرانجام "دادگاه عالی" در سال ۱۹۶۶ اعلام کرد که رهبران آن بیگناه هستند (سرکوب ک - س - ک، غیرقانونی بوده است!) بسیاری از کادرها که مامور اقامت در شهرها بوده، تمایل داشتند که در آنجا کارکنند، مجبور شدند که

از شهر خارج شوند و واحدهای سیاسی یا نظامی چریکها بپیوندند. کارگر ماهری که در شهر بطور زیرزمینی کار می‌کرد در چشم ما ارزشی معادل دلاورترین مردان تفنگ بدست داشت، و لطماتی که بیش از هر چیز احساس می‌کردیم، مواردی بود که این کادرها دستگیر یا کشته می‌شدند.

در تجربه فیلیپین موارد دیگری هم وجود دارد که بحث درباره‌شان مفید می‌باشد. در یکی از مقالات قبلی مونتلی ریویو (سپتامبر ۱۹۶۳) من در مورد دلائل شکست مبارزه مسلحانه هوک مطلبی نوشتم. من احساس می‌کنم، هیچ‌یک از آنها، در مجموع به ساخت و طرح سازمان نهضت بطوری که در اینجا تشریح کرده‌ام مربوط نمی‌شود. شکست بدوا در مناطق گسترشی روی داد که در آنجا پایگاههای توده‌ای فرصت نیافته بودند تا بمعنای انقلابی کلمه، بالغ شوند. در اینجا منفرد ساختن و نابود کردن واحدهای هوک از همه‌جا آسانتر بود، و وقتی اینها (معمولا قسمت اعظم نیروهای گسترش از نواحی دیگر بودند) نابود شدند، منطقه جدید در موقعیتی نبود که از توده خویش عناصر آگاهی ایجاد کند که نیروهای چریکی را از نو بسازد. آنچه واقع شد این بود که مبارزه تدریجا بیابگاه توده‌ای اولیه در استانهای "لوزون مرکزی" کشانیده شد. در آنجا واحدهای مسلح هوک هرگز نابود نشدند و مبارزه باین یا آن شکل تازمان حاضر مداومت دارد، و مدام از طرف توده‌هایی که تجربه سازمانی و مبارزاتی کسب کرده اند، تجدید می‌شود. یک عامل جدی راکه در طی مبارزه هوک پدید آمد باید متذکر شد. این عامل عبارت بود از این گرایش که نسبت بکادرهای نظامی برجسته معینی از طرف واحدهای ایشان وفاداری شخصی ابراز می‌شد. آنها خود چنین احترامی را ایجاد نکرده بودند، بلکه این احترام حاصل شهادت و خصوصیات رهبری نظامی آنها بود.

این احترام بیش از آنکه متوجه نهضتی باشد که خود جزئی از آن بودند، متوجه فرماندهان جداگانه بود، در نتیجه نفرت، باوفاداری به همراه این رهبران همچنانکه بعملیات درست کشانده می‌شدند بعملیات غلط نیز کشانیده شدند. هر جا که راهنمایی حزب سست بود، یا هر کجا که مدارس و تعلیم و تربیت سیاسی عموماً مورد غفلت قرار می‌گرفت، احتمال وقوع این وضع وجود داشت. بعضی از واحدها می‌بایست منحل می‌شد و بین سایر دسته‌ها پخش می‌گردید، چراکه از خودگذشتگی بیشتر باید متوجه اصول و نهضت بطور کلی باشد، تا اشخاص.

در جریان مبارزه مسلحانه طولانی مواردی پیش می‌آید که در آن واحدهای مسلح پیوند خود را با راهنمایی سیاسی حزب از دست دادند، و یا از خود-گذشته‌ترین کادرهای نظامی کشته شدند - عامل فرساینده‌ای که بمجرد درگیری مبارزه شروع بعمل می‌کند. در نتیجه، تعدادی از موارد جدی راهزنی و نیمه راهزنی روی داد. هر جا که حزب قادر به اعمال رهبری و کنترل نبود، نیروهای مسلح هوک بگسیختگی و مسخ شدن کشانده شدند. (از شواهد اندکی که در دست است، تعدادی از باصطلاح فعالیت‌های احیاء شده هوک در فیلیپین ظاهراً این خصلت را دارا هستند).

هدفهای استراتژیک و تاکتیکی در فیلیپین و شرایط عینی در مناطق گسترش در طی مبارزه هوک آنقدر از آن هدفها و شرایط در امریکای لاتین متفاوت نیست که در سهایشان را نتوان در نظر گرفت. من این را می‌دانم که بعلاوه امنیتی در بحث پیرامون مبارزات خاص و مسائل آنها محدودیتی موجود است، لیکن، مادام که تمام تجارب خاص و مسائل آنها محدودیتی موجود

است، لیکن، مادام که تمام تجارب تحلیل و توضیح نشوند احتمال سوء تعبیرهای بسیار موجود است.

(* ویلیام پومری، نقش فعال در نهضت هوک فیلیپین داشت. در سال ۱۹۵۲ در نبرد دستگیر شد و به حبس ابد محکوم گردید و پس از دهسال زندانی بودن در فیلیپین بخشوده شد. اکنون (۱۹۶۸ م) در لندن زندگی می‌کند. مترجم